

بحث در مفاد تعبیر «لَا عَدْوَى» بود که ظاهر بدوی آن نفی قانون سرایت و واگیر بیماری است. گفتیم از آنجا که سرایت و واگیر بیماری یک تجربه قطعی بشری و واقعیت و حقیقت وجدانی است و لذا نمی‌تواند مراد از این روایت نفی سرایت و واگیر باشد. گفته شد در مراد این روایت چند احتمال وجود دارد. یک احتمال که ما مطرح کردیم این بود که مراد از نفی سرایت، نفی واگیر در همان بیماری جرب که در روایت مذکور است باشد. یعنی مرتکز اذهان مردم در آن زمان واگیر بودن جرب است، روایت در صدد نفی واگیر در همین مورد است نه اینکه روایت در صدد نفی مطلق واگیر و سرایت (که امری قطعی و وجدانی است) باشد. در توضیح این احتمال گفتیم وقتی اصل سرایت قطعی و مرتکز در اذهان بوده است، این ارتکاز عرفی مانند قرینه متصل مانع شکل‌گیری عموم و اطلاق می‌شود و نمی‌توان با عموم و اطلاق از ارتکازات عرفی ردع کرد بلکه ردع ارتکازات عرفی نیازمند تصریح به ذکر است. آنچه باعث شده است از این روایت نفی مطلق سرایت و واگیر فهمیده شود نگاه استقلالی به این تعبیر است در حالی که برای فهم مراد از این تعبیر باید آن را با توجه به ملازمات و کلمات قبل و بعد و ارتکازات عرفی در نظر گرفت نه به صورت مستقل و بریده از کلام و این مساله باعث برداشت‌های ناصواب متعددی از روایات مختلف شده است که اگر فرصت کردیم به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

با این احتمال روایت با مساله واگیر و سرایت که قطعی و مسلم است منافاتی نخواهد داشت و بلکه در برخی روایات به مساله سرایت اشاره شده است و از جمله آنها روایت امر به فرار از فرد مبتلا به جذام است.

رَوَى عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ص عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَرِهَ لَكُمْ أَيْتَهَا الْأُمَّةُ أَرْبَعًا وَ عِشْرِينَ خَصْلَةً وَ نَهَاكُمْ عَنْهَا ... وَ كَرِهَ أَنْ يُكَلَّمَ الرَّجُلُ مَجْذُومًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ قَدْرُ ذِرَاعٍ وَ قَالَ فَرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ (من لايحضره الفقيه، جلد ۳، صفحه ۵۵۷)

در این روایت هم امر شده است که در حال تکلم با مجذوم از او فاصله بگیرد و هم اینکه با او رفت و آمد نداشته باشید.

یا همان روایتی که در مورد طاعون و نهی از دخول و خروج به شهری که طاعون در آن وجود دارد نقل کردیم و گفتیم مستفاد از آن همین منع رفت و آمد برای جلوگیری از سرایت بیماری است. که بعداً در ضمن روایات مثبت واگیر و سرایت به آنها اشاره خواهیم کرد.

احتمال دوم که در کلمات چند تن از علماء مذکور است نفی استقلال سرایت و واگیر در تاثیر است. یعنی روایت در صدد نفی تاثیر سرایت و واگیر مطلقاً نیست بلکه در صدد نفی استقلال سرایت و واگیر در تاثیر است و اینکه سرایت و واگیر هم مشمول اراده و مشیت الهی است و مانند سایر اسباب و علل مخلوق خداوند است. طبق این احتمال مفاد روایت حتی نفی سرایت در مورد روایت (جرب) هم نیست.

از مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول همین احتمال را نقل کردیم اما از کلام ایشان در بحار استفاده می‌شود که آنچه نقل کردیم کلام طیبی است نه کلام خود ایشان. (بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۱۹)

از جمله کسانی که همین احتمال را پذیرفته است مرحوم مولی صالح مازندرانی در شرح کافی است. ایشان در مقام جمع بین این روایت و همین روایت امر به فرار از مجذوم گفته است:

و قيل ليس المراد به ابطاله و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله «فر من المجذوم فرارك من الاسد» و انما المراد به نفى ما يعتقدونه من أن تلك العلل المعدية مؤثرة بنفسها مستقلة فى التأثير فاعلمهم أن الامر ليس كذلك و انما هو بمشيئة الله تعالى و فعله و بين بقوله «فر من المجذوم فرارك من الاسد» أن مداواة ذى العلة أحد أسباب العلة فليتنق كما يتقى الجدار المائل و قد يرجح هذا القول من حيث أنه يقع به الجمع بين الاحاديث. و أجاب الاولون عن حديث الفرار بأنه أمر بالفرار من المجذوم خوف أن تقع العلة فيعتقد أن العدوى حق (شرح الكافي، جلد ۱۲، صفحه ۲۴۷)

احتمال سوم: مراد از این تعبیر نفی سرایت و واگیر نیست بلکه برای نفی برخی از آثار واگیر است. در حقیقت نفی موضوع به داعی نفی آثار است نه به داعی حکایت از واقع و تکوین که واگیر و سرایت نیست. استعمال این ترکیب در این معنا بسیار متداول است و تعبیری مثل «لا ضرر»، «لا حسد»، «لا طيرة»، «لا شؤم» و ... همه از این موارد است

یعنی مراد نفی وقوع خارجی حسد و ضرر و طیره و ... نیست بلکه منظور نفی ترتیب آثار است. یعنی مثلاً بر فال بد زدن یا حالت حسادت و ... ترتیب اثر ندهید و گرنه وقوع حسد در خارج مسلم و روشن است و لذا روایت در صدد نفی یک امر وجدانی و واقعی نیست بلکه مراد نفی ترتیب آثار است. مراد «لَا عَدُوَّی» هم این است که بر احتمال وقوع سرایت و واگیر ترتیب اثر ندهید به اینکه از آن شهری که بیماری در آن است فرار کنید. اثر طبیعی احتمال سرایت مثل طاعون این است که فرد از آن شهر فرار کند و حضرت از آثار نفی می‌کنند یعنی از آن شهر فرار نکنید. این تعبیر مثل لا ربا بین الوالد و الولد است که یعنی اثری که بر ربا هست در ربای بین والد و ولد نیست نه اینکه ربا بین آنها واقع نمی‌شود چون ربای بین والد و ولد تکویناً واقع می‌شود و لذا مراد نفی وقوع تکوینی ربا نیست بلکه مراد نفی اثر است. بنابراین روایت در صدد نفی ترتیب آثار (مثل فرار) است. ظاهراً مرحوم صاحب وسائل چنین چیزی از روایت فهمیده‌اند و لذا عنوان باب را «بَابُ كَرَاهَةِ الْحَذَرِ مِنَ الْعَدُوِّ وَ كَرَاهَةِ الصَّفَرِ لِلدَّابَّةِ وَ غَيْرِهَا» ذکر کرده‌اند. هر چند ما اثر را فرار و خروج از بلد دانستیم و مرحوم صاحب وسائل به صورت عام ذکر کرده‌اند.

آنچه در این احتمال مهم است، تطبیق آن بر مورد روایت است که شاید به نکته عدم واقعیت سرایت در خصوص جرب باشد. نتیجه اینکه تطبیق این تعبیر بر مورد روایت از باب نفی وقوع حقیقی است نه نفی ترتیب آثار، اما عموم این تعبیر به لحاظ نفی ترتیب آثار است.

احتمال چهارم: مراد از این تعبیر نفی وقوع سرایت باشد اما مراد نفی مطلق وقوع نیست بلکه مراد نفی اطلاق وقوع است. یعنی روایت در صدد نفی آنچه موهوم بوده است که با خیلی امور و از هر بیمار و هر نوع بیماری به سرایت معتقد می‌شده‌اند است و اینکه این طور نیست که با هر چیزی سرایت محقق می‌شده است یا هر بیماری سرایت کند نه اینکه روایت در صدد نفی مطلق وقوع حتی فی الجملة هم باشد و این کاملاً با آنچه الان علم به آن رسیده است سازگار است چون از نظر علم هم هر بیماری مسری نیست. پس روایت می‌گوید هر بیماری مسری نیست نه اینکه هیچ بیماری مسری نیست. روایت ناظر است به آنچه در اذهان مرتکز بوده است و آن اعتقاد به سرایت هر بیماری است.

احتمال پنجم: از کلام مرحوم مولی صالح مازندرانی قابل استفاده است. طبق این احتمال مراد از «لَا عَدُوَّی»

نفی وقوع خارجی سرایت و واگیر است و این یک عام قابل تخصیص است.

احتمال چهارم این بود که مراد از این تعبیر نفی عموم است نه عموم نفی، اما این احتمال پذیرش عموم نفی است اما آن را قابل تخصیص می‌داند.

«و الظاهر انه «ع» أكل معهم في اثناء واحد و فيه دلالة على جوازه مصاحبة المجذوم و معاشرته و مواكلته و يؤيده ما رواه المصنف في كتاب الروضة عن أبي عبد الله «ع» قال «ان اعرابيا اتى رسول الله «ص» فقال يا رسول الله انى اصيب الشاة و البقرة و الناقة بالثمن اليسير و بها جرب فاكهه شراها مخافة ان يعدى ذلك الجرب ابلى و غنمى، فقال له رسول الله «ص» يا اعرابى فمن أعدى الاول ثم قال رسول الله «ص» لا عدوى و لا طيرة- الحديث» يعنى لا تجاوز العلة صاحبها الى غيره

و مثل هذه الرواية بعينها موجود من طرق العامة أيضا و هو لا ينافى الرواية المشهورة عندنا و عندهم و هي «فر من المجذوم فرارك من الاسد» فليل للجمع بينهما أن حديث الفرار ليس للوجوب بل للجواز أو الندب احتياطا خوف ما يقع فى النفس من أمر العدو و السراية و حديث الاكل و المجالسة للدلالة على الجواز سيما اذا لم يوجس فى النفس خوف العدو.

و مما يؤيد ذلك ما روى من طرق العامة عن جابر أنه (ص) أكل مع المجذوم فقال «أكل ثقة بالله و توكلأ عليه» و من طرقهم أيضا ان امرأة سألت بعض أزواجه «ص» عن الفرار من المجذوم فقال كلا و الله و قد قال رسول الله «ص» لا عدوى، و قد كان لنا مولى اصابه ذلك فكان يأكل فى صحافى و يشرب من قداحى و ينام على فراشى.

و قال بعض العامة حديث الاكل ناسخ لحديث الفرار، و رده بعضهم بأن الاصل عدم النسخ على أن الحكم بالنسخ يتوقف على العلم يتأخر حديث الاكل و هو غير معلوم

و قال بعضهم للجمع ان حديث الفرار على تقدير وجوبه انما كان لخوف أن يقع فى العلة بمشية الله فيعتقدان العدو حق.

أقول بقى احتمال آخر لم يذكره أحد و هو تخصيص حديث لا عدوى بحديث الفرار مع حمل الفرار على الوجوب و أكل المعصوم معه لا يدل على جواز ذلك لغيره لعلمه بأن الله تعالى يحفظه عن تعدى العلة إليه، ثم لو قيل بوجوب الفرار فمنعه من المسجد و الاختلاط بالناس و الدخول على الحمامات غير بعيد، و قال عياض: اذا كثر المجذومون فقال الأكثر يؤمرون ان ينفردوا فى موضع عن الناس و لا يمنعون من التصرف فى حوائجهم، و قيل لا يلزمهم الانفراد و لم

يختلف في القليل أنهم لا يمنعون و لا يمنعون من صلاة الجمعة مع الناس و يمنعون من غيرها، و لو تضرر أهل قرية من جذماء يشاركونهم في الماء فان قدروا على أن يستنبطوا ماء لانفسهم فعلوا و الا استنبط لهم الآخرون أو يقيمون من يسقى لهم و إلا فهم أحق بنصيبهم.» (شرح الكافي، جلد ۸، صفحه ۳۳۴)

شاید ایشان در آن قسمت که می‌فرماید امام علیه السلام به عدم سرایت جذام به او علم دارد ناظر به این جهت باشد که امام همان طور که از گناه و خطا معصوم است از بیماری‌هایی که موجب تنفر مردم است مثل جذام هم معصوم است و لذا امام می‌داند که خداوند او را حفظ می‌کند و به این بیماری مبتلا نمی‌شود.

بحث هنوز باقی است و احتمالات دیگری در کلمات علماء و فقهاء مذکور است که باید به آنها هم اشاره کنیم و چون بحث مهمی است که متأسفانه مورد سوء استفاده برخی قرار گرفته است باید به دقت مورد بررسی قرار بگیرد و مردم باید بدانند از نظر فقهاء مساله بیماری و واگیر آن یک امر پذیرفته شده است که حتی احتمال آن نیز منجز است چه برسد به وقوع قطعی‌اش. ادامه بحث خواهد آمد ان شاء الله.